امیرمؤمنان علیه السلام

قال الله تبارک و تعالی: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ». (توبه: 119.)

ایجاد انگیزه

این ایام و لیالی منسوب به امام العارفین، قطب السالکین، ابوالائمه، اخوالرسول، زوج البتول، یعسوبّ الدّین، و امام المتّقین امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه افضل التحیة و الثَّناء است. شخصیتی که دریای بی‌کران فضائلش هیچ انتهایی ندارد، و قله‌ی رفیع کراماتش قابل دست یافتن نیست. شخصیتی که دریای موّاج فضائل و نیکی‌هاست، امیر والایی‌هاست، خورشید بلند و درخشان عظمت‌هاست. شخصیتی که جز پیامبر کسی او را نشناخت کما این که پیامبر را جز او کسی نشناخت. شخصیتی که جان و هستی پیامبر و به تعبیر قرآن نفس رسول گرامی اسلام علیه السلام است.

نکاتی درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام و فضائل بی‌کران آن حضرت از بیان خودشان :

متن و محتوا

 امیرالمؤمنین شخصیتی است که عباس عموی رسول خدا می‌گوید: من با فرزندم عبدالله بن عباس خدمت پیامبر اکرم نشسته بودیم، دیدم وقتی علی‌بن‌ابی‌طالب وارد شد چهره‌ی پیامبر بشّاش شد، عرض کردم: « أَ تُحِبُ‏ هَذَا يَا رَسُولَ‏ اللَّهِ‏؟» آیا شما علی را این‌قدر دوست دارید؟ پیامبر اکرم فرمود: «يَا عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَلَّهُ أَشَدُّ حُبّاً لَهُ مِنِّي‏»؛ به خدا قسم، خدا بیش از همه‌ی مردمان علی را دوست دارد، محبت خدا و دوستی خدا به امیرالمؤمنین شدیدتر است. بعد فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ»، ذریّه‌ی هر پیغمبری در نسل خودش است؛ از نسل ابراهیم، اسماعیل و اسحاق آمده از نسل یعقوب، یوسف آمده، و از نسل داود، سلیمان آمده است. خداوند ذریّه‌ی هر نبی را در صلب خودش قرار داده است. بنابراین خداوند چه‌قدر علی را دوست داشته که «وَ جَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ هَذَا» ذریّه و فرزندان و اوصیاء مرا از نسل علی قرار داده است. (بحارالانوار، ج 38، ص 307؛ کشف الغمه، ج 1، ص 94؛ کشف الیقین، ص 402.) نه این‌که این امر تصادفی بوده است؛ تمام پسرهای پیامبر در کودکی از دنیا رفتند، باید زهرا بماند و با امیرالمؤمنین ازدواج کند، باید حسنین به واسطه‌ی علی‌بن‌ابی‌طالب متولد شوند و ابناء رسول الله (بحارالانوار، ج 43، ص 234؛ شرح نهج‌البلاغه، ج 11، ص 26). بشوند. خود پیامبر فرمود: عموجان، خدا ذریّه‌ی هر پیامبری را در نسل خودش قرار داد اما ذریّه‌ی مرا از صلب علی‌بن‌ابی‌طالب مقرر کرد. در نقل دیگری دارد جبرئیل به پیامبر گرامی اسلام عرض کرد: «يَا مُحَمَّدُ وَ الَّذِي‏ بَعَثَكَ‏ بِالْحَقِ‏ نَبِيّاً إِنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ لَأَشَدُّ مَعْرِفَةً لَهُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْض‏» (بحارالانوار، ج 39، ص 98؛ المناقب، ج 2، ص 235)؛ آسمانیان علی را بهتر از زمینیان می‌شناسند. آن‌جا معرفت و محبت و دوستی امیرالمؤمنین قوی‌تر و شدیدتر از روی زمین است. حال چنین شخصیتی را چگونه انسان می‌خواهد زبان به مدح و ثنایش بگشاید؟! کسی که خدا و پیامبر مدح او را گفته است! شخصیتی که در روایت است کوبه‌ی درب بهشت ذکر «یا علی» است. «کوبه» آن چیزی است که وقتی جایی وارد می‌شوند آن را می‌کوبند. قدیمی‌ها درهای کوبه‌ای داشتند. زنگ و کوبه، برای اطلاع‌رسانی به اهل خانه است یعنی من دارم وارد می‌شوم. معنای روایت این است که ولایت و دوستی امیرالمؤمنین شرط ورود به بهشت است.

انتظارات امیرمؤمنان از شیعیان و محبانش

انتظارات امیرالمؤمنین علیه السلام از ما شیعیان ، یعنی انتظارات امیرالمؤمنین از ما به عنوان یک شیعه و پیرو چیست؟ چون همه جا ما را به عنوان شیعه می‌شناسند و این عنوانِ کمی نیست.

داستان

عمار دُهنی کوفی پیش قاضی آمد عمار دّهنی شیعه‌ی امام صادق است، یک مشکل د ادگاهی داشت او را پیش قاضی أبی لیلا آوردند. قاضی از سنّی‌های کوفه بود، آن زمان حکومت دست اهل سنت بود و قاضی هم از طرف اهل سنت منصوب شده بود. جناب عمار شهادت داد، قاضی گفت: شهادت تو به دو دلیل پذیرفته نیست، تو رافِضی و شیعه هستی. رافضی یعنی آن‌هایی که روش پیغمبر و اهل سنت را کنار زده بودند. «رفض» در لغت یعنی ترک و کنار زدن یک شیوه. قاضی گفت: چون تو رافضی هستی و شیوه‌ی خلفا را کنار زده‌ای و معتقد به امامت امیرالمؤمنین و ائمه هستی لذا به این دو دلیل شهادت تو پذیرفته نیست. او شروع کرد مثل باران اشک ریختن و گریه کردن. قاضی فکر کرد او غصه خورده است. گفت: عیبی ندارد اگر از عقیده‌ات دست برداری من خودم کمکت می‌کنم. عمار گفت: بنده‌ی خدا من برای این گریه نمی‌کنم، من برای دو چیز گریه می‌کنم؛ یکی برای خودم و یکی برای تو. برای خودم گریه می‌کنم که من کجا رافضی‌ام؟! مولایم امام صادق علیه السلام فرمود: اولین کسی که این کلمه‌ی رافضی را گفت فرعون بود که درباره‌ی ساحران زمان موسی به کار برد. وقتی ساحران، فرعون را ترک کردند و به آن‌ها گفت شما رافضی هستید که ترک باطل کرده‌اید. بنابراین رافضی کسی است که باطل را ترک کند. کسی است که گناه را ترک کند. -«رفض» یعنی ترک باطل و ترک گناه –من کی این‌گونه‌ام؟! این چه کلمه‌ای است که به من می‌گویی؟! من لیاقت این واژه را ندارم. بعد هم به من شیعه می‌گویی. شیعه، ابراهیم بود. شیعه اوصیاء الهی بودند. شیعه‌ی امیرالمؤمنین کسانی بودند مثل عمار و سلمان که فدایی بودند، من کجا و شیعه‌ی امام صادق کجا؟! به من دو عنوان داده‌ای که من با آن‌ها منطبق نیستم. اما برای تو گریه می‌کنم که چه قدر کوردل و ناآگاه هستی!و چه قدر با مبانی دینی و اعتقادی ناآشنا هستی! بعد خدمت امام صادق آمد و داستان را برای آن حضرت تعریف کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: والله! به خاطر این ادبت خدا تمام گناهان تو را بخشید، چون دفاع کردی. این مهم است، ما داشته‌ایم کسانی که همین حرف‌ها را می‌زدند بعد خدمت امام صادق علیه السلام می‌آمدند و می‌گفتند: آقا، به ما شیعه می‌گویند، ما را مسخره می‌کنند، ما چه کنیم؟ حضرت می‌فرمود: همین‌قدر که ادب کردید و از عنوان تشیّع دفاع کردید، همین ادب شما باعث آمرزش همه‌ی گناهانتان است. آیا این عنوان کمی است؟ شیعه‌ای که پیامبر فرمود: «يَا أَبَا الْحَسَنِ هَذَا جَبْرَئِيلُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى‏ شِيعَتَكَ‏ وَ مُحِبِّيكَ سَبْعَ خِصَال‏»؛ علی جان، به شیعیان و محبانت بشارت بده که خداوند هفت خصلت به آن‌ها عطا کرده است: 1- الرِّفْقَ عِنْدَ الْمَوْت‏؛ هنگام جان دادن رفیق و همراه دارند، آرام جان می‌دهند. 2- وَ الْأُنْسَ عِنْدَ الْوَحْشَةِ؛ در وحشت قبر مونس دارند. 3-وَ النُّورَ عِنْدَ الظُّلْمَة؛ در تاریکی نور دارند.4- وَ الْأَمْنَ عِنْدَ الْفَزَعِ‏ُِِ؛ در فریاد و ناله‌ی روز قیامت امنیت دارند. یکی از اسامی قیامت یوم‌الفزع است، فزع یعنی روز فریاد و ناله. قرآن می‌فرماید: «یَوْمَ الْفَزَعِ الْأَکْبَر» (انبیا: 103). 5- وَ الْقِسْطَ عِنْدَ الْمِيزَانِ؛ عدالت در هنگام سنجش اعمال. 6- وَ الْجَوَازَ عَلَى الصِّرَاط؛ عبور از صراط دارند. 7- وَ دُخُولَ الْجَنَّةِ قَبْلَ النَّاسِ‏ يَسْعى‏ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِم‏» (بحارالانوار،ج 27، ص 162؛ الخصال، ج 2، ص 402؛ اعلام‌الدین، ص 450)؛ و ورود به بهشت قبل از سایر مردم، و نوری که جلوی آن‌ها را روشن می‌کند و راه درست را به آن‌ها نشان می‌دهد.

بنابر این یک شیعه با این ویژگی‌ها از آن انتظاراتی است که باید دید این انتظارات چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: نمی‌خواهم مثل من زندگی کنید، نمی‌خواهم مثل من غذا بخورید، نمی‌خواهم ظاهر زندگی‌تان را با من انطباق بدهید، شما نمی‌توانید مثل من زندگی کنید، اما آن چیزی که از شما می‌خواهم این است. روایت جالب و قابل تأملی است، روایتی است که حضرت روی نکات دقیقی به ویژگی‌های شیعه و علائم شیعه، دست گذاشته است، حال آن ویژگی‌ها چیست؟

1. بذل و بخشش در راه ولایت

«شِيعَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ‏ فِي وَلَايَتِنَا»؛ شیعیان ما در راه ولایت ما بذل می‌کنند؛ خرج می‌کنند؛ مایه می‌گذارند. قبل از همین منبر با بعضی افراد فاضل صحبت می‌کردیم که این روایت را چگونه معنا کنیم؟ «الْمُتَبَاذِلُونَ‏ فِي وَلَايَتِنَا»؛ کسانی که در راه ما بذل می‌کنند. دیدیم این روایت اطلاق دارد؛ یعنی آن‌هایی که روضه می‌گیرند، مجلس می‌گیرند، جشن می‌گیرند، چراغی برای اهل‌بیت روشن می‌کنند. پرچمی برای اهل‌بیت می‌زنند، جانشان را فدا می‌کنند، مالشان را فدا می‌کنند. فرمود: هر که در راه ولایت ما بذل کند و از خودش مایه بگذارد. قنبر مایه گذاشت، دِعبِل خُراعی از اشعارش مایه گذاشت، یک کسی مثل علامه‌ی امینی از قلمش مایه می‌گذارد، کسی مؤسسه‌ای به نام امیرالمؤمنین می‌زند، به فقرا کمک می‌کند، کسی یک پرچم درِ خانه‌اش می‌زند، کسی روز شهادت لباس مشکی می‌پوشد. لذا این اولین ویژگی شیعه و انتظار امیرالمؤمنین است.

داستان

مورد اول: داستانی را بیان می کنم تا معنای « الْمُتَبَاذِلُونَ‏» روشن شود. نجاشی حاکم حبشه بود، او اولین شاهی بود که به پیامبر ایمان آورد. نجاشی کسی است که وقتی از دنیا رفت، پیامبر از مدینه بر بدنش با هفت تکبیر نماز خواند. از نظر فقهی هم می‌توان برای کسی که در شهر دیگری از دنیا رفته از راه دور نماز خواند، باید رو به قبله بایستد و نماز میت بخواند. پیامبر در محل فعلی مسجد قوامه که پشت قبر پیامبرصلی الله علیه و آله و السلام است در این محل بر بدن نجاشی نماز خواند. نجاشی در حبشه بود و روزهای زیادی گذشت تا خبر مرگش به پیامبر رسید، لذا وقتی پیامبر شنید برایش نماز میت خواند. نجاشی کسی بود که به مسلمان‌ها و به جعفربن‌ ابی‌طالب و دیگران پناه داد و پیامبر نیز او را دوست داشت. وقتی او از دنیا رفت اوضاع حبشه به هم ریخت و هرج و مرج شد؛ بنابراین حکومت از دست این‌ها خارج شد. پسر نجاشی به نام ابی نِیذَر به مکه آمد و در آن جا به عنوان برده و غلام فروخته شد. در آن جا دچار مشکل و سختی شد، وقتی خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، فرمود نجاشی روزی مسلمان‌ها را تحویل گرفت و آن‌ها را تکریم کرد –در روایت داریم اگر عزیزی ذلیل شد او را تحویل بگیر. اگر غنی فقیر شد او را کمک کن. اگر عالمی لغزید سعی کن خدماتش را فراموش نکنی، و به گونه‌ای او را در مسیر بیاوری. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: پناه می‌برم به خدا از عالمی که بلغزد، از عزیزی که ذلیل شود، از عابدی که سست شود و از غنی‌ای که فقیر شود. پسر نجاشی عزیز بوده حالا ذلیل شده، و به عنوان اسیر به مکه آمده است –حضرت پول فرستاد او را خریدند و آزادش کردند و او را به مدینه آوردند. امیرالمؤمنین علیه السلام مزرعه و قناتی به او داد که معروف به قنات ابی نِیذر است و او را مسئول این مزرعه و قنات گذاشت ایشان نیز ماند و از شیعیان و پیروان امیرالمؤمنین شد. اوضاع حبشه آرام شد، مردم پی بردند که اشتباه کرده‌اند نباید با حکومت مخالفت می‌کردند. گفتند دوباره حکومت را به آل نجاشی برگردانیم. وقتی فهمیدند پسر نجاشی به حجاز رفته، هیئتی از حبشه به مدینه پیش ابی نِیذر آمدند، آن‌ها عذرخواهی و اصرار کردند که برگرد ما تاچ پادشاهی را دوباره بر سر تو بگذاریم، و حکومتی را که مال پدرت بود به تو برگردانیم. او گفت برنمی‌گردم عظمتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام دیده‌ام او را رها نمی‌کنم، هر کسی را که می‌خواهید خودتان برای کشور انتخاب کنید، و برنگشت.

مورد دوم: پسر هارون الرشید، قاسم، پدرش را رها کرد و به بصره آمد و کارگری می‌کرد. به خاطر علاقه‌ای که به امیرالمؤمنین و اهل بیت داشت، گفت نان هارون‌الرشید را نمی‌خورم و حکومت را از او نمی‌پذیرم (ستاره‌های فضیلت، ج 2، ص 533). یک وقت بذل در ولایت این است که مسئولیت را رها کنی. گاهی بذل در ولایت این است که از آن‌ها دفاع کنی. گاهی بذل در ولایت این است که جلسه بگیری.

مورد سوم: سید حمیّری شیعه نیست، پیرو امام صادق علیه السلام نیست، او کیسانی مذهب است و محمد حنفیه را امام می‌داند. امام صادق علیه السلام با او صحبت کرد و او را عوض کرد، او شیعه شد و از عقیده‌اش برگشت. این بذل است؛ بازگشت از یک عقیده‌ی باطل (کشف الغمه، ج 1، ص 549؛ الامالی للطوسی، ص 43). و بازگشت از یک حکومت ستمگر. یکی نیز مثل ابن سکّیت در راه محبت امیرالمؤمنین زبانش از حلقش کشیده می‌شود. کمیل در سن 90 سالگی پیش حجاج، جانش را فدا کرد و در راه محبت امیرالمؤمنین به شهادت رسید.

امیرالمؤمنین امیر والایی‌ها، امیر نیکی‌ها، قله‌ی رفیع کرامت از من و شما انتظار دارد، فرمود: من نمی‌خواهم مثل من زندگی کنید، من نمی‌خواهم مثل من لباس بپوشید ولی شیعه‌ی ما هفت ویژگی دارد: «الْمُتَبَاذِلُونَ‏ فِي وَلَايَتِنَا» در راه ولایت ما خرج می‌کند و مایه می‌گذارد.

مورد چهارم: ذریح مُحاربی پیش امام صادق آمد و گفت: آقا وقتی من ثواب زیارت امام حسین را بیان می‌کنم مسخره‌ام می‌کنند، فرزندانم مرا دست می‌اندازند. حضرت فرمود: «يَا ذَرِيحُ‏ دَعِ‏ النَّاسَ‏ يَذْهَبُونَ حَيْثُ شَاءُوا»؛ مردم را رها کن و با ما باش، خداوند به زائرین امام حسین مباهات می‌کند تو وظیفه‌ات را انجام بده (بحارالانوار، ج 98، ص 75؛ کامل الزیارات، ص 143). یک وقت باید آبرو بگذارد، یک وقت باید تمسخر را تحمل کند . وقتی به بعضی کشورها مثل عربستان می‌رویم این‌ها کم به ما حرف بد می‌زنند؟! کم به ما ناسزا می‌گویند؟! کم به ما توهین می‌کنند؟! این‌ها به خود امیرالمؤمنین و ائمه نیز گفته می‌شد. لذا فرمود: شیعه باید از آبرو و جان و مالش برای ولایت ما بذل کند.

1. رفاقت به خاطر ولایت

«الْمُتَحَابُّونَ‏ فِي‏ مَوَدَّتِنَا»؛ شیعه‌های ما با هم رفیق‌اند. در روایت نیز داریم در بهشت مقامی است که مال «متحابین» است، متحابین به باب تفاعل که می‌رود به معنای دوستی دو طرفه است؛ یعنی محبت و دوستی آن‌ها به یکدیگر به خاطر خدا و ولایت ماست، لذا بغض و کینه از یکدیگر ندارند.

1. احیاء اوامر اهل بیت

صف سوم: «الْمُتَزَاوِرُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا»؛ شیعه‌های ما به زیارت یکدیگر می‌روند و دور هم می‌نشینند، برای این‌که امر ما را احیا کنند، برای این که حدیث‌های ما را احیا کنند، برای این که قصّه‌های زندگی ما و تاریخ ما را احیا کنند. امام صادق می‌فرماید: با پدرم راه افتادیم وقتی بین قبر و منبر رسول الله پیامبرصلی الله علیه و آله و السلام رسیدیم جمعی از دوستان پدرم در آن جا بودند، پدرم نزد آن‌ها ایستاد و سلام کرد و فرمود: « وَ اللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّكُمْ وَ أُحِبُ‏ رِيحَكُمْ‏ وَ أَرْوَاحَكُم‏» (بحارالانوار، ج 65، ص 146؛ ارشاد القلوب، ج 1، ص 101؛ مجموعه ورام، ج 2، ص 90). جلسه‌ای که در آن حدیث ما را می‌خوانید بوی عطری دارد به خدا قسم ما آن عطر را دوست داریم، ما ارواح شما را دوست داریم. در جلسات که می‌نشینیم و حدیث می‌خوانیم این جلسات احیای امر است. بعضی‌ها می‌خواهند این جلسات را کم‌رنگ کنند. شخصی به امام صادق گفت: آقا، گاهی ما سه نفر دور هم می‌نشینیم. امام صادق فرمود: اگر سه نفر دور هم نشستید معادل شما از آسمان فرشته می‌آید و وقتی که دعا می‌کنید آن فرشته‌ها برای شما آمین می‌گویند. این احیاء امر است.

داستان

یکی از شیعیان امام صادق علیه السلام به یکی از بلاد شرک رفته بود تا آن‌جا تبلیغ کند و مردم را به سوی اهل‌بیت دعوت کند. همه‌ی آن‌ها مشرک بودند. او خدمت امام صادق آمد و عرض کرد: آقا، آن‌جا دلم می‌گیرد؛ وقتی در مدینه بودم شما را می‌ددیم و پیش شما می‌آمدم. رفقا و دوستان دور هم جمع می‌شدیم، اما آن‌جا که می‌روم غریب و تنها هستم با این حال تحمل می‌کنم اما یابن رسول الله، اگر در غربت بمیرم چه کنم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «حُشِرْتَ‏ أُمَّةً وَحْدَكَ‏»؛ اگر تو در آن جا از دنیا بروی یک امت محسوب می‌شوی. تو یک نفر، در آن جا یک امت هستی؛ اما به یک شرط: «تَذْكُرُ أَمْرَنَا»، حدیث ما را برای مردم بخوانی، «وَ تَدْعُو إِلَيْه» (وسائل الشیعه، ج 16، ص 188؛ بحارالانوار، ج 65، ص 129؛ بشارة المصطفی، ص 68)، و مردم را به سوی ما دعوت کنی، اگر این کار را بکنی تو یک امت هستی.

 پس سومین ویژگی شیعیان ما این است که دور هم می‌نشینند و احیاء امر ما را می‌کنند.

داستان

در حالات شهید سید محمدباقر صدر، اعلی الله مقامه الشریف، نقل می‌کنند که ایشان می‌گوید: من شب‌ها به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رفتم، بعد از نماز وقتی حرم کمی خلوت می‌شد یک گوشه می‌نشستم، و بحث‌های علمی که می‌خواستم فردا درس بگویم با خود تکرار می‌کردم. کم‌کم، احساس کردم معنویت حرم امیرالمؤمنین و نورانیت امیرالمؤمنین به من کمک می‌کند. در هر بحثی که وارد می‌شدم یک فضاهای جدیدی برایم باز می‌شد. ایشان می‌فرماید هیچ کس هم از این جریان خبر نداشت فقط خودم می‌دانستم. یکی دو هفته گذشت دیگر نتوانستم آن جا بروم، برنامه‌ام به هم خورد. یک شب یکی از خانم‌های فامیل منزل ما آمد، او هیچ خبری هم از جایی نداشت، گفت: آقای صدر، دیشب امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم، فرمودند برو به سید باقر بگو که چرا دیگر نمی‌آیی درست را تحویل بدهی؟ چرا دیگر نمی‌آیی آن‌جا درست را بیان کنی. بلافاصله متوجه شدم که آقا تا این حد عنایت دارد. او می‌گوید من اصلاً تو این فضا نبودم، پیش خودم می‌گفتم حالا یک فرصتی پیش آمده آن‌جا می‌روم، اما دیدم آقا حتی به تکرار و مذاکره‌ی درس علمی من در آن‌جا عنایت و توجه دارد.

فرمود: «الْمُتَزَاوِرُونَ‏ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا»، شیعیان ما به زیارت هم می‌روند و دور هم جمع می‌شوند. وای بر آن زیارت‌هایی که در آن‌ها گناه باشد! وای به آن رفت و آمدهایی که در آن‌ها معصیت باشد! وای بر آن جلساتی که از آن‌ها بوی تعفّن گناه برخیزد! آن جلسات را شیطان اداره می‌کند. خداوند به شیطان قدرتی داده، به خاطر این که تعادل بین معنویت و غرایز انسان باشد. برای این‌که خلقت و آفرینش شیطان لازمه‌ی رشد است. انسان در تضادهاست که طرفش را پیدا می‌کند. دو لبه‌ی جاده‌ی مستقیم است، جاده‌ی بی‌لبه خطر دارد. صراط مستقیم از بی‌راهه‌هاست که روشن می‌شود. شیطان بی‌راهه‌ای است که تشخیص صراط مستقیم با دوری از راه شیطان ممکن می‌شود. خدا می‌فرماید: شیطان قدرتی دارد که « لَيُوحُونَ‏ إِلى‏ أَوْلِيائِهِم‏» (انعام: 121) به اولیائش وحی می‌کند. این وحی، وحی اصطلاحی نیست؛ یعنی الهام می‌کند، دل را تسخیر می‌کند. این آیه‌ی قرآن است که «إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیوحُونَ إِلَى أَوْلِیائِهِمْ»؛ شیاطین می‌توانند دل‌هایی را تسخیر کنند. «شَارِكْهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» (اسراء: 64). می‌توانند در اولاد و مال انسان شریک شوند. می‌توانند واسطه‌ی منفی شوند. البته خدا در قرآن می‌فرماید: «لَیسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِینَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ یتَوَكَّلُونَ» (نحل: 99)؛ کسانی که به خداوند ایمان دارند و توکل بر او می‌کنند شیطان هیچ تسلطی بر آن‌ها ندارد. عزیزان، انتظارات امیرالمؤمنین از ما چیست؟ سوم: « الْمُتَزَاوِرُونَ‏ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا»، به زیارت هم بروید، جلسه برگزار کنید و امر ما را احیا کنید.

1. در عصبانیت ظلم نکردن

چهارم: «الَّذِينَ‏ إِنْ‏ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا»، شیعیان ما وقتی عصبانی می‌شوند، و برایشان ناراحتی پیش می‌آید به قیمت ناراحتی ظلم و ستم نمی‌کنند. به قول معروف از کوره درنمی‌روند.

داستان

مورد اول: یکی از اصحاب امیرالمؤمنین «حجربن عَدی» و «عَمربن حَمِق» است که حضرت آن‌ها را خیلی دوست داشت. می‌دانید یکی از ویژگی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که خوبی‌های دوستانش را یاد می‌کرد. گاهی به مسجد کوفه می‌آمد و دست به محاسنش می‌کشید به خصوص در اواخر عمرش. بعد از صفّین اشک می‌ریخت و می‌فرمود: «أَيْنَ‏ عَمَّارٌ؟ وَ أَيْنَ‏ ابْنُ‏ التَّيِّهَانِ‏؟ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَ أَيْنَ إِخْوَانِی»؛ برادران من کجایید؟ همه‌ی آن‌ها را یاد می‌کرد. از سقیفه که بیرون آمد فریاد زد: «وَا جَعْفَرَاهْ‏! وَ لَا جَعْفَرَ لِيَ الْيَوْمَ»؛ برادرم جعفر کجایی؟ اگر امروز بودی به علی این تعرض نمی‌شد. «وَا حَمْزَتَاهْ! وَ لَا حَمْزَةَ لِيَ الْيَوْمَ» (بحارالانوار، ج 29، ص 624؛ شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 109) . مؤمن باید از خوبی‌ها یاد کند، قرآن نیز می‌فرماید: «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ» (مائده: 7). یکی از نشانه‌های مروت این است که انسان نیکی‌های دیگران را ذکر کند. امیرالمؤمنین کنار قبر عمر بن حَمِق آمد و از او تجلیل کرد، از حُجر تجلیل کرد. در صفّین شنید که «حُجر» و «عمر بن حَمِق» یک مقداری عصبانی شده‌اند و به سپاه معاویه ناسزا گفته‌اند، هر دوی آن‌ها را خواست و فرمود: علی دوست ندارد کسی را سب کنید و فحش و ناسزا بدهید. خداوند لعن را در قرآن آورده است، لعن یعنی اعلام برائت و بیزاری. اما برای نفی دشمن فحش جایز نیست، ولو طرف مقابلت یزید و شمر است. فحش فحش است، حرف زشت زشت است، شما لعن کن و مظالمشان را مطرح کن. اما گاهی انسان می‌شنود بعضی‌ها به این قیمت‌ها فحش می‌دهند. حضرت فرمود: حُجر و عَمر دوست ندارم شما سبّاب باشید. فرمود شما بروید مظالم آن‌ها را مطرح کنید تا مردم آن‌ها را بشناسند. شما بروید بدی‌های آن‌ها را بگویید، یکی از ویژگی‌های شیعیان ما این است که عفو دارند و غضب که می‌کنند ظلم نمی‌کنند.

مورد دوم: امیرالمؤمنین علیه السلام در کوچه‌های کوفه راه می‌رفت، کنیزی را دید که نشسته و گریه می‌کند. –به قول جرج جُرداق مسیحی که می‌گوید امیرالمؤمنین اقیانوسی است که اگر کوه‌ها در آن می‌افتاد هیچ‌کوهی او را متلاطم نمی‌کرد. اگر کُره‌ای در میان این اقیانوس می‌افتاد موج برنمی‌داشت. امیرالمؤمنین اقیانوسی است که با هیچ ضربه‌ای موج برنمی‌داشت و استوار بود، اما تنها چیزی که این اقیانوس را متلاطم می‌کرد اشک یتیم و غریب و درمانده بود. نمی‌توانست اشک ببیند، -حضرت کنار این کنیز آمد و فرمود: چرا اشک می‌ریزی؟ گفت: آقا، اربابم دو درهم به من پول داد تا خرما بخرم حال که خرما خریده‌ام و به خانه برده‌ام می‌گوید خرمایش خوب نیست ببر و آن‌ها را پس بده. پیش مغازه‌دار که رفتم آن‌ها را پس نگرفت. –کاسب‌های عزیز، بعضی اوقات اِقاله کردن ثواب دارد، من فروشگاهی را می‌شناسم که پشت مغازه نوشته: جنس فروخته شده پس گرفته می‌شود. پیش خود گفتم شاید اشتباه کرده و نونش افتاده است. از او سؤال کردم، گفت: نه آقا، من از بس ثواب اقاله و برگشت جنس را می‌دانم این کار را کرده‌ام. البته ایشان پارچه‌‌فروش است، بعضی از جنس‌ها را می‌شود اقاله کرد. اقاله کردن ثواب دارد، روایت داریم پیامبر فرمود: خدا به آدم‌های سهل البیع و سهل الشعراء برکت می‌دهد. (قال رسول الله: بَارَكَ‏ اللَّهُ‏ عَلَى‏ سَهْلِ‏ الْبَيْعِ‏ سَهْلِ الشِّرَاءِ سَهْلِ الْقَضَاءِ سَهْلِ الِاقْتِضَاءِ. (التهذیب، ج 7، ص 18؛ وسائل الشیعه، ج 17، ص 450)). یعنی زود می‌خرند و زود می‌فروشند. خیلی ناخن خشک و حساس نیستند. روایت داریم خداوند به انسان‌هایی که زود می‌پذیرند برکت می‌دهد. قصابی مقداری گوشت به خانمی داد، خانم گفت: این گوشت کم است. او گفت: مطابق پولت است. امام صادق فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام از آن جا رد می‌شد، به قصاب گفت: به او مقداری زیادتر بده، درست است که مطابق پولش است اما این مقدار آن‌ها را تأمین نمی‌کند، تو به او گوشت بیشتری بده خدا به تو برکت بیشتری می‌دهد. (کافی، ج 5، ص 152؛ الفیه، ج 3، ص 196). همیشه که نباید سر ترازو مطابق هم باشد، نباید عقربه‌اش دقیق باشد. گاهی یک خانم هزار تومان آورده که برای فرزندانش گوشت بخرد، درست است که هزار تومان گوشت نمی‌دهند اما اگر شما به او کمک کنی خدا به زندگی‌ات برکت می‌دهد. همیشه حساب دو دو تا، چهار تا نیست. خدا فضل دارد، عدل دارد او «يُحِبُ‏ الْمُحْسِنِينَ‏» (بقره: 195) است. «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (مائده: 8) نیز هست. در دین جود، ایثار، عدل، فضل و احسان نیز آمده است. این‌ها نکاتی است که باید توجه بشود. امیرالمؤمنین به کنیز فرمود: بیا برویم. او را به مغازه‌ای خرمافروشی برد. فرمود: آقا، این خرماها را از این کنیز پس بگیر، این تقصیر ندارد، کاره‌ای نیست فقط واسطه است. صاحب مغازه خیلی ناراحت شد، دستش رابه طرف سینه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و مشتی به سینه‌ی حضرت زد و حضرت را به عقب پرتاب کرد. امیرالمؤمنین ایستاد، عده‌ای که آن اطراف بودند، حضرت را شناختند به صاحب مغازه گفتند: فلانی، می‌دانی به سینه‌ی چه کسی دست زدی؟! این قهرمان احد و خندق است. عمربن عبدودها از مقابلش گریختند! چه کار کردی؟! یک مرتبه رنگش تغییر کرد، گفت: آقا اشتباه کردم، نفهمیدم. سرش را پایین انداخت. آقا فرمودند: من از تو گذشتم قصاص هم نمی‌کنم اما یک شرط دارد: «مَا أَرْضَانِي‏ عَنْكَ‏ إِنْ‏ أَصْلَحْتَ‏ أَمْرَكَ‏» (بحارالانوار، ج 41، ص 48؛ المناقب، ج 2، ص 112) این که روش خود را اصلاح کنی و تکرار نکنی، اگر روش کارت را اصلاح کردی من از تو راضی هستم و از تو می‌گذرم. بنابراین چهارمین صفت پیروان امیرالمؤمنین این است که «إِنْ‏ غَضِبُوا لَمْ‏ يَظْلِمُوا». و انتظار آقا از ما این است که وقتی غضبناک شدیم ظلم نکنیم.

1. اسراف نکردن در حال خشنودی

صفت پنجم: امیرالمؤمنین فرمودند: «وَ إِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا»؛ شیعیان ما .وقتی در حال خشنودی هستند اسراف نمی‌کنند؛ یعنی در جشن‌ها غلو نمی‌کند، در خرجش اسراف نمی‌کند، در حالت خشنودی از گناه استفاده نمی‌کند.

1. همسایه‌داری

صفت ششم: «بَرَكَةٌ عَلَى مَنْ جَاوَرُوا»؛ با همسایه مهربانند. این‌ها کسانی هستند که با همسایه با رفق و مدارا رفتار می‌کنند.

1. اخلاق نیکو با رفقا

صفت هفتم: «سِلْمٌ لِمَنْ خَالَطُوا» (قال امیرالمؤمنین: شِيعَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ‏ فِي وَلَايَتِنَا، الْمُتَحَابُّونَ فِي مَوَدَّتِنَا، الْمُتَزَاوِرُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا؛ الَّذِينَ إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا، وَ إِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا، بَرَكَةٌ عَلى‏ مَنْ جَاوَرُوا، سِلْمٌ لِمَنْ خَالَطُوا. (الکافی، ج 236؛ وسائل الشیعه، ج 15، ص 190؛ بحارالانوار، ج 65، ص 190))؛ با دوستانشان نرمخو و با مسالمت، و در آسایش زندگی می‌کنند. این‌ها انتظارات آقا امیرالمؤمنین علیه السلام از شیعیانشان است. شبی حضرت در نخلستان‌های کوفه می‌رفت، متوجه شد که از پشت سرش صدای پا می‌آید، امیرالمؤمنین ایستاد فرمود: «مَنْ أّنْتُمْ؟» شما چه کسی هستید؟ گفتند: «نَحْنط شِیعَتُکَ»؛ آقا، ما شیعیان شما هستیم. حضرت نگاهی به قیافه‌ی آن‌ها انداخت و فرمود: «لَا أَرَى‏ عَلَيْكُمْ‏ سِيمَاءَ الشِّيعَة» (أَنَّهُ‏ خَرَجَ‏ ذَاتَ‏ لَيْلَةٍ مِنَ‏ الْمَسْجِدِ وَ كَانَتْ‏ لَيْلَةً قَمْرَاءَ فَأَمَّ الْجَبَّانَةَ وَ لَحِقَهُ جَمَاعَةٌ يَقْفُونَ أَثَرَهُ فَوَقَفَ ثُمَّ قَالَ مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا نَحْنُ شِيعَتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَفَرَّسَ فِي وُجُوهِهِمْ ثُمَّ قَالَ فَمَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ سِيمَاءَ الشِّيعَةِ قَالُوا وَ مَا سِيمَاءُ الشِّيعَةِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهَرِ عُمْشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ حُدْبُ الظُّهُورِ مِنَ الْقِيَامِ خُمْصُ الْبُطُونِ مِن‏ الصِّيَامِ‏ ذُبُلُ‏ الشِّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهَرِ عَلَى وُجُوهِهِمْ غَبَرَةُ الْخَاشِعِينَ (الارشاد، ج 1، ص 237؛ جامع الاخبار، ص 35))؛ من که هر چه نگاه می‌کنم قیافه‌ی شما به شیعیان نمی‌خورد، اصلاً چهره‌ی شیعه به شما نمی‌بینم. عزیزان، شما روایاتی را که درباره‌ی شیعه است آن‌ها را ببینید، اگر انسان بخواهد واقعاً شیعه باشد کار خیلی مشکلی است.

ادعای شیعه بودن در محضر امام رضا علیه السلام

شیعیان مدینه خدمت امام رضا علیه السلام آمدند، دو ماه امام رضا علیه السلام آن‌ها را راه نداد. بعد از اصرار زیاد وقتی خدمت آقا رسیدند، گفتند: آقا، ما شیعه‌ی پدرتان علی هستیم. فرمود: صبر کنید شما محبّ ما هستید، حسن و حسین شیعه بودند، سلمان شیعه بود، ابوذر شیعه بود، مقداد و عمار شیعه بودند که هیچ‌گونه مخالفت با دستورات آن بزرگوار نمی‌کردند. ولی شما می‌گویید ما شیعه هستیم و در بیشتر کارها با دستورات آن حضرت مخالفت می‌کنید. ادعای شیعه بودن ادعای بالا و مهمی است. (بحارالانوار، ج 68ع ص 156) همان‌گونه که امیرالمؤمنین فرمودند: ما از شما هفت انتظار داریم: در راه ولایت ما بذل کنید. به خاطر ما دوست باشید. به زیارت هم بروید، دور هم جمع شوید و امر ما را احیا کنید. هنگام غضب ظلم نکنید. هنگام رضایت اسرف نکنید. با همسایه‌ مرافق و دوست باشید. و نسبت به دوستانتان سلم و نرمخویی داشته باشید.

خدایا به عظمت امیر نیکی‌ها، اقیانوس کرامت‌ها، و قله‌ی رفیع عظمت امیرالمؤمنین قسمت می‌دهیم به همه‌ی ما صفات شیعه، و هم جوایز و جایگاهی که برای شیعه در قیامت ذکر کردی عنایت بفرما.

گریز و روضه

امیرالمؤمنین در ماه رمضان آخر هر روز مهمان یکی از فرزندان خودشان می شدند و سه چهار لقمه هم بیشتر میل نمی کردند وقتی فرزندانش عرض می کردند یا علی چرا این قدر کم غذا میل می فرمایید؟ می فرمودند: روزهای آخر عمرم است می خواهم با شکم خالی خدا را ملاقات بکنم. شب نوزدهم مهمان دختر گرانقدرشان ام کلثوم علیها السلام بودند ام کلثوم می گوید حضرت نماز می خواندند من افطار را آوردم. مقداری نمک و شیر و نان جو در سفره گذاشتم. حضرت بعد از نماز نگاهی به سفره افطار کردند و شروع کردند به گریه کردن، فرمودند: دخترم چه وقت دیدی که من در سر یک سفره دو نوع غذا بخورم. من دست به این سفره دراز نمی کنم مگر این که یک رقم از خورشت ها را برداری. ام کلثوم می گوید من ظرف شیر را برداشتم حضرت مقداری نان جو با نمک میل کردند. بعد از صرف غذا فرمودند: دخترم هر کس در دنیا خوشی اش بیشتر باشد موقف او طولانی تر خواهد بود و هر کس دست و بال او کمتر باشد آنجا هم راحت تر خواهد بود. آن شب پدرم حال عجیبی داشت گاهی مشغول نماز بودند و گاهی به حیاط خانه می آمد و به آسمان نگاه می کرد گریه می کرد و می گفت به خدا قسم به من دروغ گفته نشده است و من هم دروغ نمی گویم، امشب همان شبی است که خداوند و پیامبر به من وعده داده اند. گاهی هم می فرمودند: «انا الله و انا الیه راجعون». گاهی هم می فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِکْ لِی فِی الْمَوْتِ» (الکافی/ شیخ کلینی/ ج‏4/ ص : 41 باب الوقوف على الصفا و الدعاء ) . خدایا مرگ را بر علی مبارک بگردان. گاهی هم می فرمودند: «لا حول و لا قوه الا با الله العلی العظیم». آقا تا سحر دائم حالت تضرع و راز و نیاز داشتند. اما موقعی که مؤذن آقا اذان گفت، آقا آماده رفتن به مسجد شدند. عرض کردیم آقا امشب کس دیگری بروند بهتر است. فرمودند: نه، خودم باید بروم. وارد حیاط منزل که شدند مرغابی هایی که در منزل بودند آمدند با پر و بالشان حایل شدند جلوی آقا ایستادند. حضرت فرمودند: مرغابی ها را رها کنید این ها صیحه کننده هایی هستند که نوحه کنندگانی از پس خواهند داشت. حضرت ام کلثوم فرمودند: پدر جان چرا فال بد می زنید. آقا فرمودند: حرف حقی است که بر زبان من جاری شده فال بد نیست. دخترم به این مرغابی ها آب و دانه حسابی بده یا این ها را در علفزار رها کن تا از رزق آزاد استفاده کنند. با دخترشان خداحافظی کردند آمدند از در بیرون بروند کمربند مولا به حلقه ی در گیر کرد و کمربند مولا باز شد.

 یعنی این درهم می گوید یا علی امشب به مسجد نرو. حضرت کمربندشان را بستند و فرمودند

«اشْدُدْ حَیَازِیمَکَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَاقِیک‏»(الإرشاد فی معرفة حجج الله على العباد/ شیخ مفید/ ج‏1/ ص : 11 فی معرفته بنقض ابن ملجم البیعة للإمام علیه السلام...)

علی کمربندت را برای مرگ محکم ببند که به زودی مرگ را ملاقات خواهی کرد. وقتی آقا امام حسن علیه السلام آمدند ام کلثوم علیها السلام گفت امشب پدر همه اش صحبت مرگ می کند. امام حسن علیه السلام آمدند دنبال پدر رفتند و عرض کردند آقا جان کس دیگری را بفرستید. آقا فرمودند: نه، خودم باید بروم نماز بخوانم. امام حسن علیه السلام عرض کردند آقا جان پس اجازه بدهید که من هم دنبال شما بیایم. آقا فرمود: حسنم به حقی که بر تو دارم برگرد برو خانه، آقا نمی خواستند آن واقعه دلخراش جلوی چشم امام حسن علیه السلام اتفاق بیفتد. قسم دادند امام حسن را برگردند. آمدند حضرت وارد مسجد شدند بالای مأذنه مسجد کوفه رفتند.

صدای اذان امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی بلند شد صدای دلربایش به همه خانه های کوفه می رسید. برای آخرین بار مردم کوفه صدای مولا را شنیدند. «الله اکبر الله اکبر». آقا بعد از اذان از مأذنه پایین آمدند و تا خفته ها را برای نماز بیدار کنند. رسیدند به آن نانجیب که شمشیر زهر آلود را زیر لباس هایش پنهان کرده بود و به صورت و رو روی زمین مسجد خوابیده بود. حضرت علی علیه السلام ابن ملجم لعنة الله علیه را بلند کردند فرمودند: بلند شو برای نماز، قصد و نیتی در خاطرت هست نزدیک است آسمان ها بر هم بریزند و کوه ها متلاشی بشوند. بعد آمدند در محراب مسجد مشغول نافله صبح شدند. آن نانجیب ملعون ازل و ابد آمد خودش را در گوشه محراب مخفی کرد. وقتی آقا پیشانی اش را از سجده بلند کرد آن نانجیب چنان ضربتی به فرق و پیشانی آقا زد که یک وقت ناله آقا بلند شد «فُزْتُ وَ رَبِّ الْکَعْبَةِ» ( بحارالأنوار/ مجلسی/ ج42/ ص: 29 باب 127- کیفیة شهادته ع و وصیته....). به پروردگار کعبه رستگار شدم. یک وقت جبرئیل در آسمان ندا داد

«تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْکَانُ الْهُدَى وَ انْطَمَسَتْ وَ اللَّهِ أَعْلَامُ التُّقَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى قُتِلَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضَى قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِیَاءِ» (بحارالأنوار/ مجلسی/ج 42/ ص: 285  باب 127- کیفیة شهادته ع و وصیته)....

«لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم». «وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون» (الشعراء/ 227)